

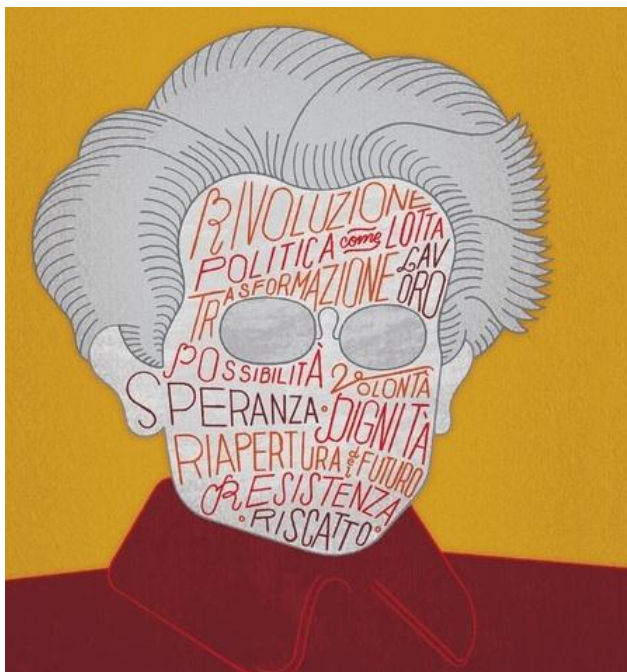
آیا بلوکی تاریخی شکل خواهد گرفت؟

یادداشتی در نقد مقاله‌ی «رویکرد گرامش‌یابی به

ضعف انقلابی در خیزش‌های بهار عربی»

تقریب‌های
تقریب‌های

کوهیار گردی^۱



اشاره

وضعیتی که این یادداشت در موردش می‌گوید نه درباره‌ی وضعیت اصلاحی و نه مرحله‌ی ساختن و پرداختن ایده‌ها و آرمان‌های سیاسی، بلکه در خصوص وضعیت پیشافروپاشی و تغییر رژیم سیاسی است. مقاله‌ی انگیزه‌ی نگارش این یادداشت،^۲ با ادعای رویکردی گرامش‌یابی قصد دارد با نگاهی به دیدگاه‌های آصف بیات از علل عدم شکل‌گیری بلوکی تاریخی (جبهه‌ی واحدی از معترضین علیه وضع موجود یا علیه استبداد حاکم بر بخشی از خاورمیانه به‌ویژه شمال افریقا) بگوید. مقاله پس از بیان موضوعات و معضلاتی بیان می‌کند که «اجتناب از سازمان‌یابی» خطرناک و ضعف «بلوک انقلابی (تاریخی)» به دلیل تفرقه و عدم پیوند ارگانیک میان معترضان به وضع موجود اتفاق افتاده است؛ پس چه خوب و تاثیرگذار می‌شود که چنین بلوک و جبهه‌ای شکل بگیرد. دست‌کم در دو سطح با دیدگاه نویسنده مخالفم، نخست تلقی او از منظور و ارتباط تره‌های آصف بیات با آرای گرامشی و دوم اساس امکان شکل‌گیری بلوکی تاریخی در جامعه در جغرافیایی خاص از خاورمیانه. از مورد اول می‌گذرم (درباره‌ی دیدگاه‌های بیات) اما در مورد دوم آن‌گونه که دوباتن می‌گوید: «ساده‌نویسی شهامت می‌خواهد»^۳ با زبانی ساده سعی می‌کنم موضوع را بگشایم و به‌صراحت نظر خود را بگویم، چرا که یکی از عمده ایرادات فضای روشنفکری در ایران را پیچیده‌گویی‌های غیرضروری می‌دانم. برخلاف ساده‌نویسی، مغلق‌گویی و پروسی شبیه‌کوری است که سبب وهم دیدن لباس نوی امپراتور^۴ می‌شود. روشن است که وظیفه و امکان نداریم طوری بنویسیم که «همه» بفهمند، اما باید گونه‌ای از نثر را پیاده‌سازیم که «آن‌که توان فهم‌اش را دارد» مطلب ما را دریابد. به روشنی از آن جا که محور مقاله‌ی مورد نظر گرامشی و در سال‌های اخیر نیز اقبال عمومی به آرای وی بیشتر شده (این استقبال از میزان ترجمه‌ها و نوشته‌ها درباره‌ی گرامشی به فارسی هویداست) ابتدا کمی از گرامشی و آرای او می‌گویم و سپس با نقد مقاله‌ی جان چالکرافت، بحث اصلی را مطرح می‌گذارم. با این مقدمه عمده‌ی تمرکز را بر بهار عربی شمال افریقا (با نمونه‌ی سه کشور مصر، لیبی و تونس) می‌گذارم و بر این اساس منتقد دیدگاه مقاله برای راه خروج از بحران دموکراسی و دیکتاتوری در خاورمیانه خواهیم بود.

آیا بلوکی تاریخی شکل خواهد گرفت؟

آنتونیو گرامشی از قله‌های فلسفه‌ی سیاسی معاصر و از نیاکان نومارکسیست‌های قرن بیستم است. گرامشی با وجود چاپ یادداشت‌ها و مقالات متعدد، کتابی ننوشت؛ اما در مدت ۱۰ سال حبس خود در زندان موسولینی، با استفاده از دفاتری که در اختیارش قرار گرفت، به نگارش طیف وسیعی از یادداشت‌های مختلف، از نوشته‌های فلسفی تا یادداشت‌هایی درباره‌ی تاریخ، تئاتر و... دست زد. یادداشت‌هایی که بعداً کتاب «دفترهای زندان» را تشکیل داد. در این یادداشت‌ها گرامشی به ما می‌گوید چه زمان و کجاها انقلاب خواهد شد، اصول مبارزه‌ی سیاسی با لحاظ شرایط سیاسی چیست و تفاوت شرق و غرب در مبارزات سیاسی کدام است؟ چرا انقلاب‌ها اصولاً در شرق (کشورهای نه چندان دموکراتیک) بیش‌تر اتفاق می‌افتد تا غرب، آیا لزوماً اصلاح‌طلبی همه جا به یک شکل پاسخ می‌دهد یا این روند سیاسی نیاز به پیش‌نیازهایی اساسی دارد، آیا اتکا به صندوق رای و اصلاح قوانین، گزاره‌ای هرجایی‌ست؟!

از دید او، مبارزه‌ی سیاسی میان غرب و شرق (در آن زمان بیش‌تر به روسیه‌ی تزاری تا دهه‌ی بیست قرن بیستم و به‌عنوان نماد عقب ماندگی و استبداد اطلاق می‌شد) بازی در دو زمین جداگانه و متفاوت و مستلزم دو استراتژی‌ست. از دید گرامشی، مبارزه‌ی سیاسی در غرب مانند فتحی سنگر به سنگر و دامنه‌دار و زمان‌بر است (مفهوم جنگ موضعی گرامشی)؛ چرا که در ساختار سیاسی غرب، دولت نزدیکی‌های ارگانیکی بیش‌تری با جامعه دارد و اساس این نزدیکی را رسانه‌ها، احزاب، انتخابات آزاد و ... تشکیل می‌دهند، بنابراین جامعه می‌تواند با فتح هر یک از این موقعیت‌ها (پوزیشن‌ها) به کسب قدرت و هژمونی در مفهوم لنینی‌اش نزدیک شود. بنابراین تا همین جای کار می‌توان علت بسیاری از انقلاب‌های شکست‌خورده در کمون پاریس، آلمان، مجارستان و .. را فهم کرد، که اصلاً پایدار نبوده و بعد هم بی‌پشتوانه رها شدند. اما شرق گونه‌ی دیگرست، ساختار حکومت‌های شرقی، خودکامه و با حداکثر فاصله از جامعه قرار می‌گیرند، چیزی واقعی و دندان‌گیر به نام جامعه‌ی مدنی وجود ندارد و فاصله‌ی ملت و دولت را پدیده‌ای پر می‌کند به نام انقلاب (مفهوم جنگ جبهه‌ای [مانوری] گرامشی).^۵ به عبارت دیگر شرق در بیانی آشنا تر برای ما،

جامعه‌ای کوتاه‌مدت یا کلنگی‌ست^۶ و چرخه‌ای از خشونت و سرکوب و انقلاب را تجربه می‌نماید، بنابراین گرامشی به ما می‌گوید در پی اصلاح رفتن در جوامع شرقی عاری از دموکراسی و آن چه امروزه اغلب با نام «جامعه‌ی مدنی» می‌شناسیم، از اساس اشتباه است؛ همان‌گونه که انقلابی بودن در غرب معنایی ندارد و حتا به بیانی دیگر، انقلاب در شرق امری «ناگزیر است» که «اتفاق می‌افتد»، اما اصلاحات در غرب، «برنامه‌ریزی شده» و «قابل پیش‌بینی» است. به همین ترتیب و به علت تفاوت ساختارهای سیاسی شرق و غرب، نوع سرکوب نیز متفاوت خواهد بود، مداخله‌ی دولت‌ها در غرب برای جلوگیری از تسخیر دولت، نرم و فرهنگی-ارزشی است. اما دولت‌های مستبد شرقی این راه را در سنگفرش‌های خونین می‌جویند. قسم اول (سرکوب از نوع غربی) همان است که گرامشی آن را «هژمونی» می‌نامد، یعنی غلبه‌ی کدایی ارزش‌های طبقات فرادست و کارگزار آنان (دولت) بر ارزش‌های راستین جامعه، از طریق رسانه، فرهنگ و ... و قسم دوم جنگی رودررو میان ساختار سیاسی و مردم است (انقلاب). بنابراین نه نسخه‌پیچی محض غربی به کار شرقیان می‌آید و نه نوع انقلاب‌های شعله‌ور و کاربزماتیک شرقی به کار غرب. اگرچه در دنیای امروز این مناسبات هم‌چنان پابرجاست، اما با پیدایش رسانه‌های جدید (اینترنت، ماهواره و...) و گسترش آموزش عمومی (مدرسه و دانشگاه) نمی‌توان از هژمونی یا سرکوب صرف سخن گفت، به عبارت دیگر امروزه نه شرق شاهد «زور محض» است و نه غرب مواجه با «تماماً هژمونی».

در این میان گرامشی، مفاهیم شناخته شده‌ی دیگری نیز دارد مانند تفکیک میان **روشنفکر ارگانیک و سنتی** که نوع ارگانیک آن نه صرفاً آدمی با سواد و دارای مشاغلی مانند وکیل و پزشک کارگزار سیستم حاکم، بلکه روشنفکری است که جامعه را در بطن خودش مطالعه می‌کند و تصورات هژمونیک را در هم می‌ریزد و به زبانی ساده، انقلابی عمل می‌کند. یا تعریف او از **جامعه‌ی مدنی** که از تعبیر رونیایی مارکس مبنی بر در انقیاد بودن کامل جامعه توسط دولت بورژوازی فراتر رفته و جامعه‌ی مدنی را عرصه هژمونی فرهنگی و نبرد می‌بیند و میان انواع جوامع شرقی و غربی (آن‌گونه که در بالا توصیف شد) فرق می‌گذارد.^۷ در این میان گرامشی دارای تعاریف و ترها و

آیا بلوکی تاریخی شکل خواهد گرفت؟

مفاهیم دیگری نیز می‌باشد که از آن‌ها می‌گذریم و می‌رسیم به مفهوم «بلوک تاریخی» یعنی همان محوری که مقاله دورش می‌چرخد و مترجم آن مقاله نیز قبلاً درباره‌ی آن، مقاله‌ی دیگری را نیز برگردان کرده بود.^۸ شاید مقدمه‌ی مترجم، تعریف شفافی‌تر از بلوک تاریخی و تصور ضرورت شکل‌گیری آن به دست دهد:

منظور از بلوک تاریخی صرفاً اتحاد میان طبقات و گروه‌های فرودست جامعه در پیکار علیه سرمایه‌داران، نظام حاکم و نیروهای ارتجاعی نیست، بلکه هم‌هنگام شکل‌دادن به بدیل اقتصادی متفاوت - متمایز از ساختارهای اقتصادی و اجتماعی نظام سرمایه‌داری مسلط - نیز است؛ بدیلی که پیکربندی آن مشتمل بر مفصل‌بندی سیاست و اقتصاد یعنی مبتنی بر یکپارچگی زیربنا و روبنا است، که هم در حوزه‌ی بسیج نیروهای اجتماعی و سیاسی، از رهگذر مفصل‌بندی ضرورت‌ها و آمال و آرزوها و منافع ستم‌دیدگان، به موقعیتی هژمونیک دست یابد و هم یک الگوی اقتصادی - اجتماعی برابری طلبانه و غیراستثمارگرانه را به‌عنوان بدیل جایگزین ارائه کند.

بدین ترتیب، به نظر می‌رسد انتظار شکل‌گیری بلوکی تاریخی در خاورمیانه بسیار بعید یا دست‌کم بسیار دشوار خواهد بود. بگذاریم ببینیم گرامشی در این خصوص چه می‌گوید؟ گرامشی در رد تزاها و نسخه‌های بین‌المللی بوردیگا^۹ و البته در توصیف شرایط متفاوت روسیه می‌نویسد:

آمادئو (بوردیگا)... فکر می‌کند که تاکتیک بین‌الملل منعکس‌کننده‌ی وضعیت روسیه است؛ یعنی در زمین یک تمدن سرمایه‌داری عقب‌مانده و بدوی متولد شده است. از نظر او، این تاکتیک بسیار خودخواسته و نمایشی است؛ زیرا تنها با تلاش افراطی اراده می‌توان در توده‌های روسیه، یک فعالیت انقلابی پدید آورد... من فکر می‌کنم که وضعیت کاملاً متفاوت است؛ اولاً، به این دلیل که تصور سیاسی کمونیست‌های روسی در عرصه‌ی بین‌المللی شکل گرفت و نه در یک فضای ملی؛ ثانیاً، توسعه‌ی سرمایه‌داری در اروپای مرکزی و غربی نه تنها شکل‌گیری اقشار گسترده‌ی پرولتاریا را تعیین، بل که قشرهای بالاتر، یعنی اشرافیت کارگری را با ضمایم بوروکراسی اتحادیه‌های کارگری و اجتماعی ایجاد کرده است. عزمی که در روسیه مستقیم اعمال

شد و توده‌ها را برای قیام انقلابی به خیابان‌ها راند، در اروپای مرکزی و غربی، با روبناهای سیاسی‌ای که با توسعه‌ی بیش‌تر سرمایه‌داری پدید آمده، پیچیده و غیرمستقیم شده است. این وضعیت، رفتار توده‌ها را کند و محتاط‌تر می‌کند؛ برای همین از حزب انقلابی، استراتژی و تاکتیک‌هایی کاملاً پیچیده‌تر و بلندمدت‌تری نسبت به آن‌چه که برای بلشویک‌ها بین مارس و نوامبر ۱۹۱۷ ضروری بود، می‌طلبید. ۱۱۱۰

به بیانی ساده‌تر گرامشی نسخه‌پیچی غربی را در شکل‌گیری جبهه‌ای واحد از احزاب و گروه‌ها علیه حاکمیتی استبدادی همچون روسیه‌ی تزاری را رد می‌کند؛^{۱۲} چرا که آن‌چه سبب شکل‌گیری بلوکی تاریخی از منظر او می‌شود، فضای حیاتی پایدار برای جامعه‌ی مدنی است که در آن احزاب، رسانه‌ها و مردم تا حدی خودمختاری و عاملیتی منجر به افزایش آگاهی‌های بلندمدت و سپس اتصال و انسجام و پیوندی ارگانیک را خواهند داشت، با این تفاسیر در مقدمه‌ی این یادداشت گفتیم که امروزه دیگر تفکیکی خالص و محض میان شرق و غرب امکان‌پذیر نیست؛ در حال حاضر عقب‌مانده‌ترین رژیم‌های سیاسی نیز شکلی از قانون، تفکیک قوای ظاهری، پوسته و نمایی از احزاب (حتی یگانه و حاکم) را دارند و به‌جز استثنائاتی مانند کره شمالی که اطلاع دقیقی از درون عجیب و غریب آن نداریم و یا کشورهای در میانه‌ی قاره آفریقا که مانند دهکده‌ای به وسعت یک کشور شکل گرفته‌اند، اساساً صحبت از استبداد محض بیراه است. بنابراین درجه‌ی دیکتاتوری مستقر در شکل وضعیت گذار موثر است و به نظر می‌رسد هر قدر شکل نظام‌های بسته به وضعیت یک دیکتاتوری نرمال نزدیک‌تر باشد، امکان گذار آرام و آگاهانه تسهیل می‌گردد و هر قدر این قواره به دور از ذهن رشدیافته‌ی بشر در قرن بیست‌ویکم باشد روند گذار از آن تبار، عجیب و پیچیده‌تر خواهد بود.

برای توضیح بیشتر نگاهی به سه کشور شمال آفریقا کنیم که توفان بهار عربی آن‌ها را در نوردیده است: **تونس، مصر، لیبی**. این سه کشور سه مدل از حاکمیت‌های بسته را ارائه می‌کردند، نخست تونس شکلی نرمال‌تر از نظامی بسته و خاورمیانه‌ای از دیکتاتوری را داشته با جامعه‌ی مدنی نسبتاً پیشرو چه در سطح سرانه‌ی سواد و مطالعه و چه وضعیت زنان و سپس مصر که همین مختصات را به شکلی غلیظ‌تر در

آیا بلوکی تاریخی شکل خواهد گرفت؟

وصف دیکتاتوری و رقیق‌تر در جامعه‌ی مدنی داشت و سپس لیبیِ قذافی، سرزمین عجایبی از تروریسم بین‌المللی، کشتار و سرکوب‌های خونین و جامعه‌ای به‌شدت قبیله‌ای و البته سرکوب شده که تا آخرین روزهای قذافی ادامه داشت. تونس با خیزشی سراسری که به یک ماه هم نرسید، دیکتاتور را برانداخت و پس از آن این کشور شاهد یکی از پیشرفته‌ترین نظام‌های باز منطقه بوده است. مدل مصر غلیظ‌تر و خونین‌تر بوده که دوره‌ای از اتکا به صندوق رای، کودتا، سرکوب و سپس ثبات نسبی را به همراه داشته و سپس لیبی با آن روند شگفت، مداخله‌ی خارجی، سرنوشت بیابانی دیکتاتور و اکنون که کشوری است با دو دولت، دو مجلس و دو پاره. شکل گذار بهار عربی و نوع ساختار سیاسی پس از آن نیز در ادامه‌ی ساختار سیاسی پیشین آن قرار گرفت پس می‌توان یکی از علل اصلی تفاوت در شکل این گذار و انتقال به حکومت جدید را نه در پس‌اتفاقات، بلکه در وضعیت سیاسی این کشورها در سال‌های پیش از فروپاشی سیاسی جست‌وجو کرد. بر این اساس قوت جامعه‌ی مدنی و حد سرکوب سیستم سیاسی ارتباطی مستقیم با نوع گذار، امکان شکل‌گیری بلوکی تاریخی و وضعیت پسا انقلابی دارد. اما اگر دقیق‌تر نگاه کنیم حتی در تونس آرام‌ده میلیون نفری، هیچ‌گاه بلوکی تاریخی با «رویکرد گرامشایی» شکل نگرفت. وضعیت رژیم‌های سیاسی در نظام‌های بسته و عقب‌مانده که از الزامات دنیای مدرن به‌دورند همچون صندلی موربانه خورده اما فعلاً استوارند که تنها کافی‌ست وزنی مناسب در زمان مناسب بر آن بنشینند تا ناگاه فرو ریزند و «هر آنچه سخت و استوار است، دود شود و به هوا رود» و هر قدر آن کشور دارای ترکیبی از دولت و جامعه باشد که در آن در عین حال که مردمانی نسبتاً آشنا با جهان مدرن، سطح متعارفی از سواد سیاسی و مبتنی بر شکل جدید شهرنشینی و مناسبات اجتماعی^{۱۳} وجود دارند؛ دولتی عقب‌مانده نیز حاضر باشد که مناسبات مدرن اجتماعی را مانند مسئله‌ی زنان، اقلیت‌ها و آزادی‌های فردی را برنتابد، این وضعیت اصطلاحاً -یک‌شبه‌ی فروپاشی محتمل‌تر است. طبیعتاً بر روی بستری چنین ضعیف و شکننده نمی‌توان انتظار شکل‌گیری جامعه‌ی مدنی قوی و استوار، پیوندهای ارگانیک و البته بلوکی تاریخی داشت. به بیان گرامشی در شرایطی این چنین هم‌چنان که نمی‌توان سازه‌های سنگین را بر روی صندلی

مورپانه خورده قرار داد و امکان شکل گیری پیوند و فتح درازمدت، برنامه ریزی شده و سنگر به سنگر قدرت وجود نخواهد داشت. شکل گیری هوشمندانه‌ی بلوک تاریخی نیاز به آموزش‌های پیوسته و آگاهی‌های وسیع عمومی دارد که در بستر فضایی آزاد مشابه غرب شکل می‌گیرد. بنابراین آن چه در این سه کشور اتفاق افتاد و به اشتباه بلوک تاریخی تلقی می‌گردد همان وزن مناسب ناشی از انفجار اجتماعی روی کرسی سیستم حاکم بود.

گرامشی در جایی می‌نویسد:

سیاستمدارِ فعال، آفریننده است، بیدارگر است؛ اما نه از هیچ می‌آفریند و نه در خلاء مه‌آلود هوی‌ها و رؤیاهای خویش گام می‌زند... برای اعمال اراده به قصد ایجاد موازنه‌ی جدیدی از نیروهایی که در دنیای واقع موجودند و عمل می‌کنند باید بر اساس آن نیروی خاصی عمل کرد که به نظر آدمی، مترقی محسوب می‌شود... ۱۴

جدا از آن که در طیف سیاسی چپ قرار بگیریم یا خیر؛ گرامشی تعریف درجه‌یکی از آدم سیاسی به دست می‌دهد. احتمال اراده‌ی داشتن زندگی بهتر و شریف‌تر، شکلی از آرمان انسانی است اما در مقابل، انسان واقع بین سیاسی باید از آرمان‌گرایی بعید و به‌ویژه هنگامی که ابزار و امکاناتش را در اختیار ندارد اجتناب کند. بخشی از فعالین پا به سن گذاشته در خاورمیانه متعلق به نسلی هستند که دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی را درک کرده‌اند؛ اصرار بر همان آرمان‌های شکست‌خورده و دور آن سال‌ها یا تلاش برای توجیه اشتباهات گذشته جز بیراهه و اتلاف انرژی نخواهد بود. لزوم جنگ‌های چریکی، نبرد مسلحانه، جوامع بی‌طبقه، نابودی سرمایه‌داری، مبارزه با امپریالیسم و ... رؤیایی بود که چند نسل از اشخاص سیاسی را از وضعیت حقیقی جوامع جدا ساخت و به هوا برد و فضا را برای ارتجاع گشود. سرتاسر تاریخ مبارزاتی کشورهای عرب زبان (به‌ویژه کشورهای خارج از حوزه‌ی خلیج فارس) مملو از مبارزان چریکی و سفت و سختی بوده که یا با افراط‌گرایی و آرمان‌گرایی، خود را به نابودی کشاندند یا بعداً نسل‌های نوتر با رؤیاهای خویش که از «امکان» تحقق‌اش فاصله‌ی بسیار داشتند آن اندازه از جامعه دور شدند که گروه‌های ارتجاعی به‌راحتی جای آنان را پر کردند تا آن‌جا که هم اکنون خاورمیانه گرفتار دو سوی راست افراطی و ارتجاع مذهبی است.

آیا بلوکی تاریخی شکل خواهد گرفت؟

به نظر در این وضعیت بیش از آن که تمامی تقصیرات را گردن سرکوب و سرمایه‌داری جهانی و بدفهمی مردم بیندازیم می‌بایست نگاهی از درون به فاصله‌ی میان استراتژی و تاکتیک‌ها با وضع موجود جوامع داشته باشیم. هم‌اکنون نیز اگر قرار باشد درباره‌ی شکل‌گیری اتفاق نظری نسبی در لحظه‌ی نزدیک به دگرگونی نظام‌های مستقر سخن بگوییم می‌بایست واقعیات را آن‌گونه که هست دریا بایم، نه آن‌گونه که دوست داریم دیده شود. برای نمونه مصر یعنی سخن از کشوری وسیع در خاورمیانه با جمعیتی انبوه، تاریخی مملو از جنگ و استعمار و نفوذ قدرت خارجی و سرزمینی که یک روز هم دموکراسی استانداری به خود ندیده است، انتظار این که ناگاه از چنین وضعیتی به دموکراسی سوییسی یا رفاه نروژی سر بخوریم بسیار بیراه و معیوب است، بدون شک اگر قرار باشد رژیم سیاسی بعدی مصر دموکراسی پیشروتری باشد، از وضعیت کنونی مصر بهتر خواهد بود اما لزوماً دموکراسی کاملاً استانداری نیست؛ باید پذیرفت حرکت جوامع به سوی رشد توسعه سیاسی با سزارین جنین نارس دموکراسی درجه یک امکان‌پذیر نیست، چرا که سخن از جامعه‌ای خاورمیانه‌ای در پر آشوب و بی‌ثبات ترین زمان ممکن است.^{۱۵} موضوعی که پس از ۲۰۱۱ در پس زدن شخصیت مدرن و مترقی تری مانند محمد البرادعی توسط بخش بزرگی از الیت و جامعه‌ی مصر و نتیجتاً قدرت گرفتن اخوان المسلمین، کودتا و سیسی خود را نشان داد. اما در مقابل نیز ضرورت درک وضعیت خاورمیانه نباید ما را به نسخه‌های واهی «آن چه خود داشت» یا «غرب‌زدگی» و «بازگشت به خویشتن» و «رازدانی و روشنفکری و دینداری»^{۱۶} و جستنِ رهایی از میان تاریخ معیوب و فقیر سیاسی ممالک خاورمیانه بکشاند. یا آن که از موضعی سکولار و چپ و در فقدان برنامه‌ای ایجابی (که اصلی ترین ضعف کنونی چپ است) تا آن اندازه آش را شور سازد که شاهد ائتلاف یا همسویی جریان‌هایی مانند «چپ محور مقاومتی»^{۱۷} یا باتلری^{۱۸} با مرتجع‌ترین جریان‌های منطقه باشیم. هم چنان که در جناح راست افق مبهم ایران‌شهری، روح ایرانی، دین ایرانی، نوصفیه‌گرایی^{۱۹} فضا را برای گونه‌های غریب‌تر دیکتاتوری می‌گشاید.^{۲۰}

شاید به درستی بتوان به تز **شانتال موف و ارنستو لاکلائو** که خود از شارحان شناخته شده‌ی گرامشی‌اند استناد کرد بر این مبنا که می‌بایست آرمان‌های

سوسیالیستی و خیالی را رها کرد و صرفاً برای «دموکراسی بنیادی» (تر مانند مثال مصر و البرادعی) کوشید و در این صورت سوسیالیسم تنها یکی از ابعاد دموکراسی خواهد بود و نه برعکس.^{۲۱} جالب آن که از میان جامعه‌شناسان ایرانی نیز هستند کسانی که با درک درستی از موقعیت و دشواری امکان شکل‌گیری بلوکی تاریخی در این زمانه، نقد اساسی را به عدم شناخت دقیقی از سیاست و اقتصاد حاکم بر کشور می‌دانند:

مشکل تقریباً همه گروه‌های چپ این بود که تکلیف‌شان را با انقلاب دموکراتیک مشخص نکردند. حالا هم با طرح نئولیبرالیسم، پوپولیسم چپ، روح سرمایه‌داری و غیره از این تحلیل مشخص طفره می‌روند، این مهم‌ترین چالش برای فهم شکل‌بندی تاریخی و تشکیل بلوک تاریخی سیاسی تازه در بین چپ ماست و برای همین نه تنها نمی‌تواند هژمونی بیابد، که بر گسیختگی بلوک تاریخی مترقی می‌افزاید.^{۲۲}

در نمونه‌ای بومی و تا کم‌تر از صد سال قبل گروهی از روشنفکران و تحصیل‌کردگان ایرانی ترجیح دادند در مقابل توسعه آمرانه‌ی رضاخانی، به جای نفی وضع کنونی بهتر از افتضاح گذشته، آن هم در آشفته‌بازار پس از جنگ جهانی، بی‌ثباتی شدید مالی و سیاسی و چندپاره شدن کشور، تن به همکاری با دیکتاتور دهند. بی‌گمان که بر امثال فروغی، حکمت، داور و بهار و متین دفتری روشن بود که شاه جدید، نه فرانسوا ولتر است و نه این که آن فرزندگان بی‌خبر از مخاطرات همکاری با دیکتاتور بودند. اما فراست آدم سیاسی برای تسهیل و ترمیم وضعیت انتقالی جدید در بغرنجی تاریخی گاهی ایجاب به بهترین گزینه‌ی موجود در وضعیتی خطیر می‌کند و نه نفی همه چیز یا در جست‌وجوی فضایی برای رؤیاهای خویش، بلکه روشنفکر لحظه را به عنوان فرصتی برای امکان قوام دادن به بنای حاکمیتی نرمال یا نرمال‌تر در می‌یابد. برای شهروند افغانستان آرزوی داشتن حکومتی کاملاً شایسته و دموکرات و برابری و عدالت اگرچه به حق و با ارزش، اما به هیچ عنوان نقشه‌ی راه سیاسی پیشافرورپاشی نخواهد بود. بی‌گمان که در بسته‌ترین شرایط نیز روشنفکر می‌بایست به اندیشه‌ی خویش پروبال دهد، افق‌ها را جابه‌جا کند، اما ساحت عمل سیاسی آن هم در

آیا بلوکی تاریخی شکل خواهد گرفت؟

سربزنگاهی که ممکن است بازه‌ای میان چند هفته یا ماه باشد، ساحتی متفاوت و درخور نسخه‌ای متفاوت که این یادداشت ناظر به این قسم است.

جمع بندی

برای شهروند در چارچوب جغرافیا و نظام‌های بسته سیاسی، هر شکلی از رؤیای سیاسی می‌تواند تسلی‌بخش، نیرودهنده و رهایی‌بخش باشد، زندگی در جامعه‌ی بی‌طبقه، برانداختن نظم و هژمونی بین‌المللی، بی‌دولتی، آزادی از هر بند و تحقیر، ذهن را زیبا می‌کند و در طول تاریخ نیز بسیاری از این ایده‌ها و رؤیایا نیرو محرکه‌ی شکل گرفتن بزرگ‌ترین دستاوردهای بشری مانند انتخابات، دموکراسی و حقوق بشر بوده‌اند. اما در جوامع شرقی (بنا بر مدل گرامشی) در حال فروپاشی نظام مستقر مانند کشورهای یادشده در شمال افریقا یا خاورمیانه و در بحرانی‌ترین وضع ممکن، سخن نه از نسخه‌های رهایی‌بخش یا مولد ایده‌های نو، بلکه برانداختن ارتجاع حاکم، ایجاد فضای حیاتی برای تنفس بیشتر و گام برداشتن در یک چارچوب زندگی نرمال است. وضعیتی که در این یادداشت از آن سخن گفتیم نه وضعیت اصلاحی و نه مرحله‌ی برساختن آرمان‌ها و ایده‌های بزرگ بشری، بلکه وضعیتی پیشافروپاشی و تغییر رژیم سیاسی است. در واقع دقیقاً آن لحظه‌ی تاریخی است که شهروند باید از خود بپرسد، اکنون بهترین عمل سیاسی کدام است؟ پس زدن تمام پتانسیل‌ها و بدیل‌ها با خط‌کش و شاقول سفت‌وسخت دموکراسی و حقوق بشر بی‌آن که برنامه‌ی عملی و ایجابی مشخصی در میان باشد، یا سبب درجا زدن در وضعیت کنونی می‌گردد یا جامعه را از ارتجاعی به ارتجاع دیگر می‌برد. می‌توان گفت وضعیت گذار چنین جوامعی نموداری سینونسی با بالا و پایین بسیار است که کف این نمودار رو به صعود دارد، انتظار جهیدن از درون جهنم قذافی به دموکراسی تر و تمیز یا تشکیل بلوکی تاریخی آن هم در استبداد و خشونت پلیسی، بیراه و کور است و پس زدن بدیل‌های معقول (گرچه با نقصان) کف نمودار را به قهقهرا سوق می‌دهد، جایی که سخن از تباهی زندگی چند نسل از ساکنان یک سرزمین است.

^۱ وکیل دادگستری

^۲ جان چالکرافت، **رویکرد گرامش‌یابی به ضعف انقلابی در خیزش‌های بهار عربی**، ترجمه‌ی حامد سعیدی، نقد اقتصاد سیاسی

^۳ آلن دوباتن، **تسلی بخشی‌های فلسفه**، مترجم: عرفان ثابتی، نشر ققنوس، چاپ ۲۴، ۱۴۰۱ ص ۱۸۸
^۴ داستان کوتاهی اثر نویسنده‌ی دانمارکی هانس کریستین اندرسن است. داستان درباره‌ی دو جامه‌دوز است که به امپراتور قول یک لباس جدید را می‌دهند که اساساً این لباس وجود خارجی ندارد.
^۵ برای خواندن متن مستقیم گرامشی در این باره: **دفت‌های زندان (دفتر اول و دوم)**، آنتونیو گرامشی، مترجم: حسن مرتضوی، نشر چشمه، ۱۴۰۰ ص ۳۱۰

^۶ محمدعلی همایون کاتوزیان در کتاب **ایران، جامعه کوتاه مدت**، مترجم: عبدالله کوثری، نشر نی
^۷ برای بیشتر دانستن از نسبت‌های دولت و جامعه مدنی به زبانی ساده از دید گرامشی: **گرامشی، دولت و جامعه مدنی**، حسام سلامت، روزنامه اعتماد ۱۳۹۱/۱۱/۱۸

^۸ دریک بوئمن، **بلوک تاریخی گرامشی**، ترجمه‌ی حامد سعیدی، نقد اقتصاد سیاسی

^۹ آمانو بوردیگا (زاده‌ی ۱۸۸۹ میلادی - درگذشته‌ی ۱۹۷۰ میلادی). مارکسیست ایتالیایی، از نظریه‌پردازهای کمونیسم و از رهبران کمینترن بود. او که از رهبران حزب کمونیست ایتالیا به شمار می‌رفت در ۱۹۳۰ و به اتهام گرایش به تروتسکیسم از این حزب اخراج شد.

^{۱۰} کوانتین هواره، جفری نول اسمیت، **غوغای انقلاب (آنتونیو گرامشی و چالش‌های مبارزه سیاسی)**، مترجم: کوهیار گردی، انتشارات گل آذین، ۱۴۰۲ ص ۹۴

^{۱۱} برای دیدن تحلیلی مشابه: **معادلات و تناقضات آنتونیو گرامشی**، پری اندرسون، مترجم: شاپور اعتماد، انتشارات نیلوفر، ۱۳۹۹ ص ۱۰۵

^{۱۲} هم چنین تحلیلی مشابه درباره تفاوت روسیه و آلمان از دید رزا لوزامبورگ: ارنستو لاکلاو، شانتال موفه، **هژمونی و استراتژی سوسیالیستی**، به سوی سیاست دموکراتیک رادیکال، مترجم: محمد رضایی، نشر ثالث، چاپ سوم ۱۳۹۷ ص ۳۲

^{۱۳} هم اکنون نیز در خاورمیانه شاهد کشورهایی هستیم که در آن جامعه‌ای قوی‌تر از دولت حضور دارد مانند تونس یا لبنان. در مقابل نیز کشورهایی همچون پاکستان یا افغانستان قرار می‌گیرند. در نوع اول بیشتر شاهد انقلاب و اعتراض از پایین هستیم و در دومی کودتا و تسخیر قدرت از بالا.

^{۱۴} آنتونیو گرامش، **شهریار جدید**، مترجم: عطا نوریان، نشر اختران، چاپ سوم ۱۳۹۹ ص ۸۴

^{۱۵} برای مثال فاصله زمانی چاپ یادداشت مطبوعاتی معروف اکتبر ۲۰۲۳ بلینکن وزیر امور خارجه ایالات متحده مبنی بر ثبات و آرامش سیاسی در خاورمیانه تا جنگ اسرائیل و حماس به یک هفته نیز نکشید!
^{۱۶} به ترتیب نام کتاب‌هایی از احسان نراقی، جلال آل احمد، علی شریعتی، عبدالکریم سروش

^{۱۷} برای آشنایی بیشتر با این گونه از چپ: دانیل لابتز، انترناسیونالیسم، ضدامپریالیسم و خاستگاه

اردوگاه گرایبی، ترجمه‌ی هومن کاسبی، نقد اقتصاد سیاسی

^{۱۸} جودیت باتلر (Judith Butler) (زاده‌ی ۲۴ فوریه ۱۹۵۶) فیلسوف پسا ساختارگرا و منتقد فمینیست آمریکایی است و در زمینه‌های فمینیسم، نظریه‌ی فراهنجار، فلسفه‌ی سیاسی و علم اخلاق صاحب نظر است ^{۱۹} برای آشنایی بیشتر: هادی میری آشتیانی، خواست دیرپای اقتدارگرایی در ایران: محمد قوچانی

در جستجوی دولت مطلقه، ایران شهری و نوصفوی‌گری، سایت ایران آکادمیا

^{۲۰} برای مشاهده خروجی تئوریک چنین ائتلافی که پیوندی شگفت از ائتلاف پیروان سید جواد طباطبایی، جناح راست اصلاح طلبان (مانند محمد قوچانی) و بخشی از کارگزاران سازندگی (عموما حامیان هاشمی رفسنجانی) و اشخاصی از جناح راست اقتصادی (مانند موسی غنی نژاد) حول محور این اندیشه است نگاه کنید به: فصلنامه سیاست نامه به ویژه شماره‌های ۱ و ۴ و ۵ و ۲۲

^{۲۱} هژمونی و استراتژی سوسیالیستی، به سوی سیاست دموکراتیک رادیکال، ارنستو لاکلاو،

شانن‌تال موفه، مترجم: محمد رضایی، نشر ثالث، چاپ سوم ۱۳۹۷ ص ۲۷۳-۲۷۱

^{۲۲} کمال اطهاری در فصل نامه‌ی فرهنگی، هنری کتاب امروز، شماره ۴، ۱۴۰۰، ص ۳۳